

## بخش بیست و سوم در مورد ایران

آنچنانکه در ابتدای فصل پیش گفتیم در ایران کنونی فقط ۳ میلیون ایرانی اصیل زندگی می‌کند که ریشه در نژاد ایرانیان باستان و مادها دارند. اصیل‌ترین این اقوام گیرها یا آتش پرستان می‌باشند که به آموزه‌های زرتشت اعتقاد دارند. حدود ۸۵۰۰ نفر از آنها در یزد و کرمان زندگی می‌کنند. گروه دیگری از آنها در داخل فلات مرکزی ایران، بین کرمان و کرمانشاه مسکن دارند. بالاخره گروه سوم در ایالت فارس و ناحیه شیراز روزگار می‌گذرانند. این ایالت نام باستانی خود را حفظ کرده است. سابقاً تمام ایران به نام این ایالت فارس یا پارس که هر دو یک کلمه می‌باشند، خوانده می‌شد. نام زبان ایرانیان هم از روی این کلمه برداشته شده و فارسی خوانده می‌شود. در این رابطه باید اضافه کنم اصیل‌ترین زبان فارسی در شیراز پایتخت فارس گفتگو می‌شود.

البته ایرانیان به محدوده جغرافیائی خود بسنده نکرده و به کشورهای همسایه خود هم رسوخ کرده‌اند. در تمامی شهرهای تجاری ممالک شرقی مانند قسطنطنیه، بغداد، قاهره و نیژنی نووگورود<sup>۱</sup> می‌توان تجار ایرانی را مشاهده کرد. در فراسوی قفقاز، افغانستان و کشورهای آسیای مرکزی مانند تاجیکستان هم تعداد زیادی ایرانی زندگی می‌کنند.

ایرانیان جثه موزون و اصیلی دارند. میانگین قد آنها حدود یک متر و نیم بوده و قفسه سینه آنها بزرگ است. در مجموع استخوان‌بندی آنها بهتر از اروپائیان می‌باشد. صورت آنها بیضی شکل بوده و سر خود را با اصالت و غرور تمام بالا می‌گیرند. حالت آنها متناسب، مغرور، اصیل و محترم است. دست‌وپای ریزنقش زیبا و پرتحرکی دارند. رنگ پوست ایرانیان اندکی تیره‌تر از اروپائیان می‌باشد.

نژاد ایرانیان همان نژادی است که ما در اروپا آن را اصیل‌ترین نژاد کل بشر می‌دانیم. آنها بسیار زیبا می‌باشند. به جز در اویش گرسنه، گداها و ایلات با اندامی ناموزون، به ندرت اتفاق می‌افتد یک ایرانی زشت مشاهده شود. پیشانی کوتاهی دارند و ابروی آنها مانند کمانی با دو بازوی کلفت می‌باشد که در بالای بینی به هم متصل می‌شود. چشم‌های درشت قهوه‌ای رنگ و مژه‌های بلند و خمیده‌ای دارند. دهان زیبا، لب‌های باریک، چانه ریزنقش، گردن کوتاه، دندان‌های سفید و موهای پرپشت از مشخصات این مردم است.

۱. Nischnil Novgorod

ریش آنها بسیار پرپشت است و به آن رسیدگی می‌کنند. ایرانیان وسط سر خود را کاملاً تراشیده و فقط موهای بالای گوش را که از زیر کلاه مانند فر بالا می‌رود، باقی می‌گذارند. من از علت این آرایش مو اطلاعی ندارم اما به نظر می‌رسد که ریشه در اعتقادات مذهبی آنها داشته باشد. اما این آرایش مو فوایدی دارد از جمله اینکه ایرانیان تابستان و زمستان، در داخل و خارج از خانه کلاه ضخیم خود را از سر بر نمی‌دارند و



شاید این نوع آرایش مو آنها را اندکی از شر گرما خلاص کند. نکته مثبت دیگر پیشگیری از وجود حشرات موذی در بین موی سر آنها است. آن گروه از ایرانیان که به تمیزی خود اهمیت می‌دهند هر روز سر خود را می‌تراشند. از این‌رو شغل سلمانی یکی از شغل‌های پر درآمد ایران است. سلمانی‌ها دکان ندارند و در خیابان‌ها حرکت کرده یا در گوشه‌ای از خیابان در انتظار مشتری می‌نشینند و رفت و آمد مردم در کار آنها خللی ایجاد نمی‌کند. اعیان و اشراف سر خود را در منزل تیغ می‌اندازند.

من در فصول پیش در مورد زنان ایرانی مطالبی نوشتم. برای اروپائیان فرصتی پیش نمی‌آید تا با زنان ایرانی آشنا شوند. آنها خود را درون پارچه بزرگی می‌پیچند. لباس‌های آنها گشاد بوده و فرم بدن آنها به‌هیچ وجه دیده نمی‌شود. اصلاً قابل تشخیص نیست که این خانم که در کوچه و بازار در حرکت می‌باشد یک دوشیزه جوان است یا یک زن میان‌سال. فقط در موارد نادری مثلاً در بازار که روبنده خود را بالا می‌زنند تا جنس را به دقت نگاه کنند و یا هنگام نوشیدن آب، فرصت کوتاهی پیش می‌آید که بتوان چهره آنها را دید. اما در

نقاشی‌های ایرانی زنان با چشمان درشت، ابروهای پرپشت و لپ‌های سرخ‌گون تصویر می‌شوند. البته آنها خود را بسیار آرایش می‌کنند. ابروها را سیاه کرده و لب‌ها و گونه‌ها را سرخ می‌کنند. سابقاً خالکوبی‌هایی در چانه، گردن، گونه و سینه آنها متداول بود اما اینک در شهرها از مد افتاده است و فقط در روستاها به ویژه در نواحی جنوب شرقی کشور مرسوم است.

کودکان ایرانی بسیار زیبا و دلنشین بوده و مانند بچه‌های اروپایی بازی و شیطنت می‌کنند. شور و شوق و انرژی فراوانی دارند و رنگ رخسار آنها سفید، سرخ و سالم می‌باشد. اما مدت کودکی و نوجوانی دختران بسیار کوتاه است و تا چشم یک ملا یا مرد متعصب با افکار عقب‌افتاده و ارتجاعی به آنها می‌افتد با ازدواج زودرس، نوجوانی جوانی طبیعی آنها به پایان می‌رسد.

ایرانیان شخصیت قابل‌اعتمادی ندارند. آنها خسیس، ترسو و مشکوک هستند. هنگام معامله و یا برخورد در نظر اول بسیار محترمانه عمل می‌کنند. بسیار آرام و متین بوده و نیاتشان از چهره آنها پیدا نیست. آنها کنترل عجیبی به روی خود دارند به طوری‌که حتی هنگام عصبانیت و یا شادی چهره آنها تغییر نمی‌کند. ایرانیان قول بسیار می‌دهند اما به ندرت عمل می‌کنند. به راحتی در جلوی چشم حضار دروغ می‌گویند و اگر مچ آنها باز شود اصلاً به روی خود نمی‌آورند و فقط لبخند کوچکی می‌زنند. شدیداً در فکر پول و درآمد خود می‌باشند و اهمیت ندارد که این پول چگونه به دست می‌آید. حتی ایرانیان و الامقام و اعیان هم از انعام نمی‌گذرند اما تا فقیر یا درویشی را می‌بینند سکه‌ای به او می‌دهند. در جشن‌ها و مراسم خانوادگی به فقرا، درویش و همسایه‌های فقیرتر خود غذا می‌دهند. ایرانیان عاشق رفاه، استراحت و آرامش هستند. آنها اغلب ساعت‌ها به روی تختی نشسته و از میان پنجره قوسی شکل اطاق به باغچه نگاه می‌کند. یکی پس از دیگری چای نوشیده، قلیان می‌کشند و دود آن را با چشمان خود تعقیب می‌کنند. این بهترین ساعات روز آنهاست. ولی اگر شرایط اجاب کند آنها به سختی تمام کار کرده و تمام مشکلات آن را گردن می‌گیرند. زمانیکه مجبور بودیم ساعت‌ها پیاده و یا سواره در سرما و گرما حرکت کنیم من از همت و پشتکار آنها متعجب می‌شدم. آنها روزهای متمادی پای برهنه و بدون احساس خستگی یا ابراز ناراحتی در ساعات گرم روز همراه کاروان یا به دنبال گله‌های خود در صحرا حرکت می‌کردند. از نکات برجسته ایرانیان یکی هم قدرت تطابق آنها با شرایط است. اگر یک ایرانی ناگهان به ثروتی برسد زندگی مجلل را طبیعی‌ترین نوع زندگی می‌داند. اما هنگامیکه ثروت خود را از دست داد به هیچ‌وجه ناراحت نشده و خود را با شرایط جدید وفق می‌دهد حتی اگر درویشی و گدائی باشد. ایرانیان در خوردن و نوشیدن افراط نمی‌کنند و ریخت و پاش فراوانی ندارند. در طول سفر در فلات مرکزی ایران به کرات چاپارشاگردها و چارودارها را دیدم که روزهای متمادی فقط به نان و خیار اکتفا می‌کردند و من از اینکه حال آنها به هم نمی‌خورد متعجب بودم. ایرانیان عاشق چای و شیرینیجات می‌باشند. از نوشیدن مشروبات الکلی با وجودیکه در دین آنها منع شده لذت

می‌برند اما این کار را در خفا انجام می‌دهند. آنها به‌شعر، موسیقی و نمایش علاقه فراوانی دارند.

سلام و علیک ایرانیان مانند ما نیست. یک ایرانی و الامقام اگر به یک زیردست خود برسد فقط با حرکت کوچک دست و اندکی خم کردن سر سلام می‌کند. اما تا به فردی بالاتر از خود می‌رسد دست چپ را به روی سینه نهاده و تعظیم می‌نماید. جمله‌ای که مسلمانان هنگام ملاقات ادا می‌کنند "سلام و علیک" است، یعنی دوستی من بر شما باد و پاسخ طرف "علیک‌السلام و رحمت‌الله" می‌باشد. اگر میهمانی از درب وارد شود جمله "خوش آمدید" به او گفته می‌شود. کلاه از سر برداشتن در آداب و رسوم ایرانیان نقشی ندارد. اگر میزبان هنگام ورود مهمان کلاه بر سر نداشته باشد اولین کار او به سر گذاشتن کلاه است. آمدن میهمان به منزل یک ایرانی بسیار پیچیده‌تر از آن است که برای ما قابل تصور باشد. آدم باید تمام قواعد آن را بداند زیرا اگر نکته‌ای از قلم بی‌افتد در نظر طرف مقابل، ناشی و بی‌ادب قلمداد می‌شود. یک اروپائی پس از سالیان سال اقامت در ایران، شاید رموز اینگونه ملاقات را بیاموزد اما اگر او نکته‌ای را از قلم بی‌اندازد به او خرده نمی‌گیرند.

هرگاه یک ایرانی بخواهد به دیدار یک دوست برود ابتدا پیشخدمت خود را اعزام می‌کند تا از میزبان در مورد آمادگی او برای ملاقات آگاهی یابد. در صورت موافقت، ساعت مناسب را از میزبان جویا می‌شود. میهمان هنگام ورود کفش خود را از پا خارج می‌کند تا فرش اطاق کثیف نشود. سپس در کنار درب اطاق می‌ایستد تا میزبان از او برای ورود دعوت کند. او به گونه‌ای وانمود می‌کند که بسیار کم‌مقام‌تر از آن می‌باشد که وارد شود. هنگامیکه میزبان مجدداً از او می‌خواهد که وارد اطاق شود او در کم ارزش‌ترین قسمت اطاق معمولاً کنار درب روی زمین می‌نشیند. البته این عمل بستگی به ارزش میهمان در مقابل میزبان و سایر میهمانان دارد. میهمان و الامقام‌تر در نزدیکی میزبان جای می‌گیرد. سایرین به ترتیب مقام و موقعیت خود در اطاق جای داده می‌شوند. سپس میزبان حال میهمان و فامیل او را می‌پرسد. تمام جملات با احترام و زینت فراوان و بسیار مؤدبانه بیان می‌شود. مثلاً میزبان می‌گوید "تمام دارائی من مال شماست"، "آیا کم‌ارزشی من است که شما به دیدن من نمی‌آمدید؟"، "با دیدن شما بسیار خوشحال شدم و حال من خوب شد"، "خاک بر سرم کنید اما با من صحبت نمایند". میهمان نیز از پای ننشسته و می‌گوید "من قربان شما شوم"، "من خدمتکار و برده شما می‌باشم"، "سایه شما از سر من کم نشود"، "خدا به شما ثروت و طول عمر عطا کند". پس از رد و بدل شدن این جملات، میهمان با سایر میهمانان به ترتیب مقام احوال‌پرسی می‌کند. آنگاه چای در استکان‌های کوچک یا قهوه در فنجان‌های بسیار کوچک و قلیان آورده می‌شود. پذیرائی هم به ترتیب مقام و سن میهمانان عملی می‌گردد. ادب ایجاب می‌کند که هر کس پس از کشیدن دو نفس قلیان آن را به فرد کناری واگذار کند. میهمانان در تمام مدت به طرز مغرورانه‌ای می‌نشینند. هرگونه حرکت سریع و نا به هنگام، نشان از عدم آشنائی به راه و رسم دید و بازدید دارد. میهمان باید به طرز زیبا و باشکوه بنشیند تا لباس‌های او به زیبایی تمام دیده شده و پاهای او را

بپوشاند.

ایرانیان مانند ترکها ۴ زانو نمی‌نشینند بلکه دو زانو نشسته و ساق پاها را به زیر ران خود قرار می‌دهند. در ایران هرگز از صندلی استفاده نمی‌شود بلکه تشکچه‌های نرمی در کنار دیوارها قرار می‌دهند و میهمانان به روی آنها می‌نشینند. آغاز صحبت پیش از بیانات میزبان نهایت بی‌ادبیست. هنگام صحبت لغات را به‌درستی انتخاب کرده و از استفاده



دو تاجر ثروتمند ایرانی

از اصطلاحات روزمره خودداری می‌کنند اما استفاده از جملات شعرا، ضرب‌المثل‌های معروف، مثال آوردن برای مطالب خود و بازی با لغات نشانه‌ی تربیت صحیح و معلومات گوینده می‌باشد. زیبایی جملات یکی از شروط مکالمات ایرانیان است. هنگامیکه میهمان احساس می‌کند زمان رفتن رسیده ابتدا از میزبان اجازه می‌خواهد و از او به خاطر گرفتن وقت ذیقیمت او پوزش می‌طلبد. کاملاً بدیهیست وقتی یک اروپائی از یک شخص ایرانی در منزل وی دیدن می‌کند احتیاجی به رعایت کامل این نکات ندارد. حتی در سایر مسائل هم ایرانیان از اروپائیان توقعات آنچنانی ندارند. ایرانیان ثروتمند هنگام میزبانی یک اروپائی برای وی صندلی گذاشته و سعی در نشان دادن اطلاعات خود از اروپا دارند. آنها آگاهی خود از آداب و رسوم اروپا را به رخ کشیده و از اشخاص تاریخی و سرشناس نام می‌برند. وزرا و افسران عالی‌رتبه ارتش در دیدار با اروپائیان، به روی صندلی می‌نشینند. این افتخار نصیب من شد تا در معیت دکتر هی‌به‌غنت از یحیی‌خان وزیر و شوهر خواهر

شاه و یکی از ثروتمندان و الامقام کشور، در منزل وی دیدن کنم. پس از انتخاب روز و ساعت ملاقات، به قصر باشکوه او رفتیم. افسر آجودان وی تا راهرو به استقبال ما آمد. احتیاجی نبود کفش‌ها را از پای درآوریم. این یکی از نکات قرارداد ترکمنچای می‌باشد که من در فصول گذشته در مورد آن مطالبی بیان کردم. یکی از کارکنان او ما را از میان راهروها و تالارهای مختلف قصر که به زیبایی تمام تزئین یافته بود، عبور داد. بلافاصله به ما اجازه ورود داده شد. سالن پذیرائی تالار بزرگ و مفرشی بود که به شکل تالارهای اروپائی تزئین شده بود. لوسترهای کریستال درخشان از سقف آینه‌کاری شده آویزان بود. پنجره‌های سالن، پرده‌های وزین و گرانیجی داشت. یک میز با روکش ماهوت در وسط تالار قرار داشت و روکش صندلی‌های دور آن از جنس ابریشم زربفت بود. او در این سالن با چند مأمور روسی صحبت می‌کرد. با ورود ما از جای بلند شد، به استقبال ما آمد و با کمال متانت و بردباری از ما درخواست کرد بنشینیم. من افتخار یافتیم در سمت راست وی بنشینیم. از ما با قهوه و سیگار پذیرائی شد اما خود او قلیان می‌کشید. پس از با خبر شدن از سفر من، ابتدا مدتی در مورد تاریخ سوئد سخنرانی کرد و حتی در مورد شرایط حاضر به ویژه درباره ارتش و سفر اعلیحضرت اسکار دوم به قسطنطنیه مطالبی بیان نمود. اما بیشتر سخنان او در مورد سفرهای نوردن‌شولد مخصوصاً سفر وگای<sup>۱</sup> او دور میزد که اطلاعات فراوانی داشت. من او را یک مرد فهمیده، تحصیلکرده و دوست داشتی یافتیم.

حتی در داخل خانواده‌های ایرانی هم قوانین سختی وجود دارد. فرزند تا از او خواسته نشده نباید در مقابل پدر بنشیند یا صحبت کند. در مقابل میهمانان یا اشخاص غریبه آنها حق صحبت کردن، خندیدن و بازیگوشی ندارند. فقط باید ساکت و خاموش در گوشه‌ای بنشینند. اگر تعدادی پسر در خانواده باشد این مراتب در مورد برادر بزرگتر هم به همین ترتیب عملی می‌گردد.

ایرانیان اسم فامیل ندارند و نام آنها اکثراً از نام پیامبر و امام‌ها انتخاب می‌شود. محمد، علی، حسن و حسین از نام‌های متداول ایرانیان است. برای تشخیص چند نفر با یک نام او را به نام قبیله یا شهر وی می‌خوانند، مثلاً محمد قاجار و یا حافظ شیرازی. در مورد اشخاص خردسال و خدمه از ضمیر تو و در مورد بزرگان از ضمیر شما استفاده می‌شود. لقب اشخاص در مقابل نام آنها قرار می‌گیرد و اگر شخصی لقب طرف گفتگوی خود را نداند از القاب آقا، بیک و یا خان استفاده می‌کند.

مراسم عقد و عروسی ایرانیان بسیار شبیه تاتارهاست. خانواده‌های کم درآمد که دختر زیبایی دارند بخش جداگانه‌ای می‌باشد. در ایران خانواده دختر چیزی به نمی‌دهد. این داماد ۱. Vega سفری که نوردن شولد در سال ۱۸۷۸ م با کشتی وگا برای تحقیقات اقیانوس منجمد شمالی انجام داد. سفر در ۲۱ ژوئیه از ترومسو واقع در شمال نروژ آغاز شد. کشتی وگا روز ۲۶ سپتامبر با برخورد به یخ‌های قطبی به مدت ۱۰ ماه متوقف شد. او در این مدت به کارهای تحقیقاتی در مورد قوم چوکچرنا ساکنین این منطقه مشغول شد.

و خانواده اوست که باید آنها را تهیه کند. اگر دختر زیبا باشد و تربیت خوبی داشته باشد مبلغ مهریه زیاد است. پدر و مادر برای دختران خود شوهر انتخاب می‌کنند و دختر حق اظهار نظر در مورد مرد آینده زندگی خود را ندارد. آنها یک دلاله را انتخاب می‌کنند که وظیفه او یافتن تعدادی پسر مناسب است. او در مورد زیبایی، هیکل متناسب، تربیت و خوبی‌های دختر به آنها اطلاعاتی می‌دهد. در خانواده‌های ثروتمند مراسم عروسی با جشن و سرور فراوان یک هفته طول می‌کشد. ابتدا داماد پولی برای خرید به خانواده عروس می‌دهد. سپس قرارداد عروسی یا عقد در حضور ملائی امضاء می‌گردد. طی روزهای آینده جشن‌ها یکی پس از دیگری انجام می‌گیرد و مردان و زنان به طور جداگانه مراسمی برگزار می‌کنند. داماد حق دیدن عروس را تا شب عروسی ندارد اما این عمل در خفا صورت می‌گیرد. در آخرین روز جشن، عروس به همراه نزدیکان خود به حمام می‌رود و مو، ناخن‌ها و کف دستان او را با حنا رنگ می‌کنند. آنگاه عروس و داماد وارد خانه جدید خود که پدر و مادر داماد و دوستان او آن را آماده کرده‌اند، می‌شوند.

دختران در سن ۹ سالگی حجاب به سر کرده و در ۱۰ سالگی آماده ازدواج هستند اما خانواده‌های اعیان دختران خود را پیش از سن ۱۲ یا ۱۳ سالگی به خانه شوهر نمی‌فرستند. پسران تا سن ۷ سالگی با زنان حرم به سر می‌برند. سپس به مدرسه رفته یا معلم خصوصی برای آنها گرفته می‌شود تا راه و رسم زندگی را به آنها آموخته و کردار و گفتار آنها را زیر نظر داشته باشند. در ایران ازدواج فامیلی خیلی زیاد است. اگر در فامیلی دختر و پسری باشد ازدواج در وهله اول حق آن دو است وگرنه توهینی به خانواده‌ها می‌باشد.

در ایران دو گونه ازدواج وجود دارد یکی ازدواج عقدی که یک ازدواج دائمی است و دیگری صیغه که نوعی ازدواج موقتی می‌باشد. یک مرد مسلمان اجازه داشتن ۴ زن عقدی و هر تعداد که بخواهد زن صیغه‌ای دارد. تعداد زوج بستگی به توانایی مالی مرد دارد. صیغه نوعی ازدواج قراردادی می‌باشد که به توافق طرفین برای مدت معینی بسته می‌شود و پس از آن باطل می‌گردد. این نوع ازدواج برای مردان ایرانی که کار آنها سفر کردن بوده و مدت‌ها در راه می‌باشند مزایایی دارد و به این ترتیب مرد در تمامی آبادی‌هایی که از آن عبور می‌کند برای خود زنی پیدا می‌کند. هنگام صیغه کردن هم باید ملائی حضور داشته باشد. علی‌اکبر، چاپاری که من به همراه او از کرمانشاه به تهران سفر کردم در ۳ روستا به فاصله ۱۰۰ تا ۱۵۰ کیلومتری گفت که می‌خواهد سری به همسر خود بزند. این نوع ازدواج با برداشت ما از ازدواج در اروپا که از روی عشق و علاقه و برای تشکیل خانواده صورت می‌گیرد در تضاد است. عشق و تشکیل خانواده در این نوع ازدواج معنی ندارد زیرا آنها این عمل را فقط برای اطفای غرایز جنسی خود انجام می‌دهند. حرم ایرانیان محل انجام اعمال زشتی می‌باشد و زنان از روی چشم هم چشمی و حسادت کارهای خجالت‌آوری مرتکب می‌شوند. کودکانی که در این محیط غیردوستانه بزرگ می‌شوند صدمه فراوانی می‌بینند. خوشبختانه همه ایرانیان استطاعت مالی برای داشتن حرم با چند زن عقدی و صیغه‌ای ندارند وگرنه تمام کشور نابود می‌شد. اکثر مردان ایرانی فقط یک زن

دارند و چند همسری در موارد استثنائی دیده می‌شود.

زندگی زنان در ایران مانند سایر کشورهای مسلمان قابل تأسف است. دختر در ۱۰ سال اول عمر خود آزاد می‌باشد اما تا به خانه شوهر می‌رود و وارد حرم مردی می‌گردد خوشبختی و آزادی‌های او به پایان می‌رسد. اگر او تنها زن مرد باشد حال و روز بهتری دارد اما اگر برخلاف میل باطنی، حرم مرد را با زنی که دائماً با او در تمام امور رقابت می‌کند، تقسیم کند سرنوشت شومی در انتظار اوست. کاملاً طبیعی است که روابط چند زن در درون حرم به هیچ‌وجه دوستانه نیست به ویژه اگر مرد یکی از آنها را به دیگری ترجیح دهد. معمولاً زندگی در حرم با تمام درگیری‌ها و حسادت‌ها کاملاً یکنواخت است و هیچ‌کس روز خوشی ندارد. زنان حرم سرگرمی و مشغولیت زیادی ندارند.

ملاقات یک زن تحصیل‌کرده در ایران اتفاق نادری می‌باشد. روزگار زنان حرم با نشستن به روی تشکچه و خوردن چای و شیرینی و کشیدن قلیان می‌گذرد. اگر آنها به حمام می‌روند برای نظافت نیست بلکه می‌خواهند موها و ناخن‌های خود را با حنا رنگ کرده، آرایش نموده و خود را زیباتر کنند. آنها دوستان خود را در گرمابه ملاقات می‌کنند و چند ساعت در آنجا می‌مانند. گاهی هم به دیدار یکدیگر می‌روند. خاجه‌ها که اکثراً برده‌های سیاه‌پوست هستند مأمور نگهداری از حرم می‌باشند اما با وجود تمامی سعی و کوششی که برای محدود کردن زنان حرم به کار می‌برند داستان عشق و عاشقی در حرم ایرانیان کم نیست. خاجه‌ها در ظاهر بسیار خوشبخت به نظر می‌رسند زیرا از موقعیت خوبی برخوردارند و حقوق خوبی دریافت می‌کنند. آنها قدرت زیادی دارند و مورد اعتماد مرد خانه می‌باشند اما در واقع انسان‌های بدبختی هستند که دائماً به دنبال جنگ و قصاص می‌باشند. اکثر آنها ظاهر بذله‌گو و شوخی دارند و سر به سر اطرافیان می‌گذارند. کلید حرم و مخارج آن در اختیار آنهاست و خدمتکارانی زیر دست آنها خدمت می‌کنند.

برده‌داری در سال‌های اخیر در ایران از بین رفته اما هنوز هم دیده می‌شود ولی وضعیت برده‌ها خیلی بهتر شده است. برده سفید پوست به ندرت دیده می‌شود و برده‌های سیاه از حبشه و زنگبار<sup>۱</sup> از طریق مسقط و بوشهر وارد کشور می‌شوند. مرکز برده‌فروشی ایران شیراز است و برده‌ها را از آنجا به شهرهای دیگر می‌برند. تعداد زیادی از آنها که از کودکی در ایران به سر برده‌اند زبان فارسی را خوب می‌دانند و با آداب و رسوم کشور آشنا شده‌اند. اربابان گروهی از آنها را رها کرده‌اند تا زن گرفته، تشکیل خانواده داده و شغلی انتخاب کنند. برده‌های سنی که به مذهب شیعه در می‌آیند بلافاصله آزاد می‌گردند. مردم با برده‌های خود به مهربانی رفتار کرده و از آنها مانند خدمتکار استفاده می‌کنند.

داشتن تعداد زیادی خدمتکار در ایران نشانه مال و منال است. وظیفه آنها در ظاهر چندان سنگین به نظر نمی‌رسد و آنها بیشتر شبیه یک شئی تجملی هستند. هنگام خروج مرد از خانه خدمتکاران هم به همراه او هستند. آنها هنگام سوارکاری در جلوی اسب او می‌دوند. وزرا و ژنرال‌ها گروهی، و همانگونه که قبلاً بیان کردم شاه، چند صد خدمتکار با خود



دارد. حتی رفتار با این افراد هم انسانی است اما آنها خرج زیادی دارند. اشخاصی که در کار استخدام خدمتکار برای اعیان و اشراف می‌باشند مبلغ کلانی به جیب خود می‌زنند. به این درآمد، مداخل گفته می‌شود که در جامعه تا حد بیش از اندازه‌ای معمول است و فهم آن با مثال زیر آسان‌تر می‌گردد. اگر ارباب به آشپز بگوید که برای غذا ۱۰ سیر گوشت بخرد او ۸ سیر می‌خرد و مبلغ آن را مثلاً ۱۲ شاهی می‌گوید. در صورتیکه ۱۰ سیر گوشت ۱۲ شاهی قیمت دارد. او هنگام پخت غذا دو سیر آن را برای خود بر می‌دارد و فقط ۶ سیر گوشت برای ارباب می‌پزد در صورتیکه ارباب پول ۱۲ سیر گوشت را پرداخت کرده است. آدم تصور نمی‌کند این آشپز ساده برای افزایش درآمد خود دست به چنین کاری بزند و برای خود مداخل ایجاد کند. هرچه بالاتر برویم مداخل بیشتر می‌شود. یکی از درباریان دو گلدان چینی اصیل و زیبا را در منزل یک تاجر اروپایی مقیم تهران دید. تاجر قیمت آن را ۱۰ هزار قران گفت. درباری گفت اگر هزار قران به من بدهی من این گلدان‌ها را به شاه خواهم فروخت. او گلدان‌ها را به قصر برد و شاه ۱۲ هزار قران پرداخت کرد. او به تاجر گفت که شاه فقط ۸ هزار قران پرداخت کرده و من به این خاطر مداخل خود را نصف کرده و از این مبلغ کم می‌کنم. او در این معامله ۴ هزار و ۵۰۰ قران سود برد. مبلغ پرداختی برای انجام خدمات و یا تغییر رأی دادگاه باید متناسب با مبلغی باشد که شخص در آن سود خواهد کرد. به این ترتیب درآمد واقعی قضات و کارمندان دادگستری خیلی بیشتر از حقوق ایشان می‌شود.

ایرانیان عاشق لباس‌های اعلا، شیک و گرانقیمت می‌باشند. مهمترین تکه لباس پیراهن، جلیقه، ردا که تا زانو می‌رسد و شلوارهای گشاد و به ویژه کلاه است. کلاه رسمی و متداول از چرم گوسفند تهیه می‌شود. ثروتمندان ایرانی چرم کلاه خود را از جنس چرم بخارا که بهترین چرم برای این کار است، انتخاب می‌کنند. کلاه ایرانیان سابقاً بسیار بلند بود و بالای آن نیز می‌شد اما با گذشت زمان کوتاه‌تر و کوتاه‌تر شده و امروزه بسیار کوتاه بوده و بالای آن صاف است. این کلاه آفتابگیر ندارد و به جز شاه کسی حق ندارد در کلاه خود از آفتابگیر استفاده کند. کلاه ایرانیان باید گرد و یک‌نواخت بوده و به روی سر خوب دیده شود. شاه جدیداً دستور داده تمام اروپائیان مقیم ایران باید از کلاه ایرانی استفاده کنند و این موضوع باعث ناراحتی آنها شده زیرا چهره آنها بدون آفتابگیر در مقابل نور آفتاب اذیت می‌شود. اعراب، افغان‌ها، بلوچ‌ها و اکراد و همچنین سیدها، دکترها، معلمین و ملاها از عمامه استفاده می‌کنند. فقط سیدها می‌توانند عمامه سبز یا آبی داشته باشند تا مشخص شود که آنها از اولاد پیامبر هستند. دستمال یکی از ضرورت‌های ایرانیان است ولی مانند اروپا برای تمیز کردن بینی نیست بلکه از آن برای حمل نامه، کاغذ، انگشتر، زینت آلات و غذا استفاده می‌شود. در مورد لباس ایرانیان باید از شال کمر هم نام برد. شال ثروتمندان از جنس کشمیر است. جوراب فقط تا قوزک پا بالا می‌آید. جنس آن از پشم و بافت آن کلفت می‌باشد و نقش و نگار زیادی دارد. ایرانیان بیشتر از ما به جوراب اهمیت می‌دهند زیرا آنها در داخل خانه کفش خود را از پای در می‌آورند. کفش آنها نوک تیز و پاشنه بلند است

و چون جوراب کوتاه است حرکت با کفش‌های ایرانی هنر و مهارت زیادی لازم دارد. گذشته از آن سرپایی‌های تخت و صاف هم می‌پوشند. ایرانیان در اعیاد و جشن‌ها ردای بلندی از روی لباس به تن می‌کنند که شبیه لباس خواب ماست ولی از نظر ایرانیان زیباترین بالاپوش‌هاست.

در مورد لباس زنان قبلاً توضیح مختصری دادم. لباسی که در خارج از خانه به تن می‌کنند مانند یک کیسه آبی‌رنگ است که از نوک سر تا روی پا را می‌پوشاند. این یک تکه لباس هم کلاه، هم روپوش و هم شلوار آنها می‌باشد. دستمال سفید و بلندی از پیشانی تا زانوی آنها آویزان است. در مقابل چشمان از پارچه توری استفاده می‌شود تا مانع از دید آنها نشود. لباسی به زشتی لباس زنان ایرانی در دنیا وجود ندارد. یکی از دوستان می‌گفت لباس زنان ایران مانند کیسه‌ای می‌باشد که در درون آن لباس‌های چرک و کثیف را برای شستشو می‌برند. اما لباس آنها در داخل منزل کاملاً متفاوت است. یک دستمال ابریشمی به گردن بسته و پارچه نازک و سبکی از شانها تا کمر آویزان می‌کنند. دامن سفید رنگ تا زانوی آنها را می‌پوشاند اما ساق و پای آنها بدون پوشش است. وقتی دکتر فرنگی برای معاینه زنی وارد حرم شود اولین کار زنان پوشاندن چهره خود می‌باشد. دکتر هی‌بعثت می‌گفت روزی قرار بود دندان یکی از زنان حرم را معاینه کند اما او به‌هیچ وجه حاضر نشد حجاب خود را تا چانه پائین آورد. دکتر اعلام کرد که با توجه به شرایط، معاینه عملی نیست. یکی از خاجه‌گان حرم مجبور شد روبند خانم را کشیده و به گوشه‌ای از اطاق پرتاب کند.

ایرانیان علاقه شدیدی به زینت‌آلات و سنگ‌های قیمتی دارند. یک مرد اعیان هرگز بدون ساعت، انگشتری، تسبیح و مهر خود از منزل خارج نمی‌شود. زنان علاقه وافری به زینت‌آلات دارند و در جشن‌ها زینت‌آلات خود از قبیل گردن‌بند، دستبند و انگشتر که از سنگ‌های قیمتی، مروارید و به ویژه فیروزه ساخته شده را به رخ سایرین می‌کشند. یک فیروزه صاف و یک‌دست بسیار گرانتز از اروپا می‌باشد. ایرانیان عقیده دارند این سنگ، تصویر صافی و روشنی آینده آنها می‌باشد. آنها ساعت‌ها نشسته، سنگ خود را به سمت نور خورشید گرفته، به آن نگاه کرده و از آن لذت می‌برند. یکی از علائم تحصیل‌کرده بودن در ایران شناخت سنگ‌های قیمتی است. زمرد و یاقوت طرفداران فراوانی دارد و حتی گفته می‌شود یاقوت خواص طبی دارد. یک خان بختیاری روزانه یک قطعه یاقوت را آسیاب کرده، با آرد مخلوط نموده، با آن شیرینی پخته و می‌خورد تا بهبود یابد. این درمان در مورد او مؤثر واقع نشد زیرا او همان ایلخانی بود که به دست ظل‌السلطان کشته شد. مردان تا می‌توانند از سنگ‌های قیمتی خود در میهمانی‌ها و جشن‌ها استفاده می‌کنند. شاه در لباس خود ۴۲ قطعه سنگ قیمتی بر سینه، ۳ عدد بر هر سرشانه و تعدادی به روی کلاه دارد.

در خاتمه در مورد مراسم خاکسپاری ایرانیان مطالبی بیان می‌کنم. البته این مراسم هم مانند مراسم تاتارهاست. زمانی که بیمار روزهای آخر عمر خود را می‌گذراند ملا را خیر

می‌کنند و در حضور او وصیتنامهٔ بیمار خوانده می‌شود. اکثر مردان ثروتمند مبلغ نسبتاً زیادی برای کارهای خیر وقف می‌کنند. ملا دعاهائی می‌خواند و پس از آخرین نفس، زنان با صدای بلند شیون کرده و به سر و روی خود می‌زنند. مراسم خاکسپاری بلافاصله آغاز می‌شود تا جسد مدت زیادی در خانه نماند. جسد را از منزل خارج کرده و مردان فامیل، دوستان و آشنایان به دنبال آن حرکت می‌کنند. جسد در امامزاده یا گورستان مورد نظر به دقت شسته شده و در پارچه‌ای پیچیده می‌شود. سپس قطعه‌ای کافور<sup>۱</sup> در دهان مرده قرار داده او را در قبر نه چندان عمیقی قرار می‌دهند. صورت جسد همواره به سوی شهرهای مقدس عربستان قرار می‌گیرد. سنگ بزرگی به روی گور می‌گذارند تا جسد از شر شغال‌ها و کفتارها که اکثراً شب‌ها به گورستان می‌آیند، در امان باشد. در مراسم خاکسپاری و مراقبت از مزار از تجمل خبری نیست. نام متوفی، شغل و سن او و آیه‌ای از قرآن مجید تنها لغاتی است که به روی سنگ قبر حک می‌شود. ثروتمندان ایرانی معمولاً مبلغی از دارائی خود را برای خرید قبر در اماکن مذهبی کربلا، قم، شاه عبدالعظیم و مشهد اختصاص می‌دهند. در این صورت جسد را در مسجد به امانت می‌گذارند و جسد تا حرکت کاروان در آنجا می‌ماند. اغلب انتظار طولانی می‌شود. در مورد شرایط حمل اجساد قبلاً سخن گفته‌ام. دو قطعه الوار در دو طرف جسد قرار می‌دهند و آن را درون نم و پتوهائی می‌پیچند. سپس آن را آنچنان که من خود شاهد بودم با طناب محکم می‌بندند. تنها قسمتی از جسد که دیده می‌شود قسمت پای آن است. با این پوشش ساده سفر آغاز می‌شود. از آنجائیکه کاروان هفته‌ها و اغلب ماه‌ها در راه می‌باشد می‌توان تصور کرد که چیز زیادی برای دفن در شهرهای مقدس باقی نمی‌ماند.

۱. ماده‌ای مومی، سفید و یا شفاف و جامد از صمغ درخت Camphor Laurel که بوی بسیار قوی دارد. این درخت همیشه سبز در آسیا و به خصوص در جزیره برنئو و فرمز می‌روید و تا ۳۵ متر رشد می‌کند. این درخت شاخه و برگ بسیار داشته و گل‌هایی به رنگ سفید و میوه‌ای قرمز رنگ دارد.